

**نویسنده:** رابرت جی. بوروس (Robert J. Burrows).

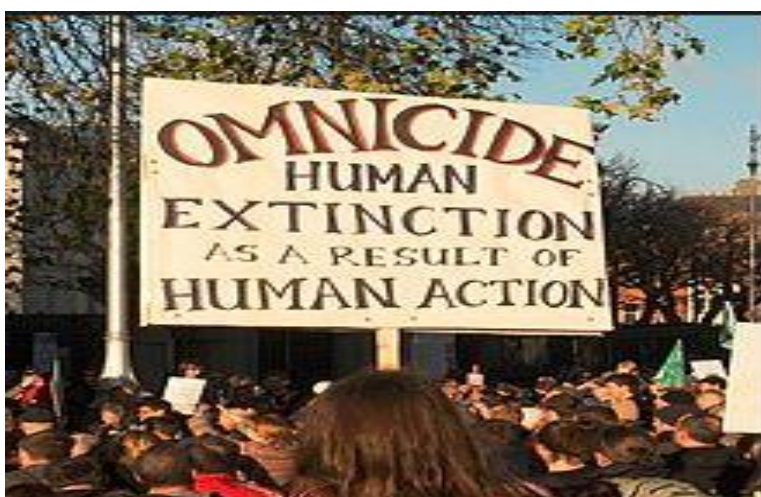
**منبع و تاریخ نشر:** انفارمیشن کلیرنگ هوز «17-01-2019».

**برگردان:** پوهندوی دوکتور سید حسام «مل».

---

**انسان ها زندگی را بروی زمین نابود میکنند ، اما ،  
ما خودمان را فریب میدهیم که نیستیم**

Human being are destroying life on earth but deluding ourselves  
that we are not



شناخت و یا شنا سایی خشونت مداوم و بی پایان که به زندگی در روی زمین تاثیر میگذارد ساده و آسان است که این خود شامل تعداد از حملات عمدی و تحمیل شده به فرزندان ما و به ساحت در سطح اتموسفیر و هایدروسفر (بیوسفیر) ناشی از جنگ های نا تمام و بی پایان و دیگر خشونت های نظامی و همچنین بهره برداری عجیب و غریب از بسیاری از مردمان در افریقا ، آسیای مرکزی و آسیای میانه و امریکای جنوبی است اما برای یک فهرست (بسیار نامکمل و ناقص) از «40» موضوعات و نقاط . انعکاس و یا بازتاب آنرا در گذارش سال (2018) و در پیش بینی سال (2019) ملاحظه نماید.

با این حال، علیرغم این واقعیت آشکارا اینکه انسانها همه این خشونت ها را تحمل می کنند، این امر تقریباً غیر ممکن است که مردم به این واقعیت ساده و غیر قابل اطمینان توجه نکنند و یا نه بپرسند که دقیقاً چه کسانی هستند که به چنین خشونتها و به ایجاد راه های مخرب باروش های کینه توزانه دست میزنند؟ و آیا ما می توانیم که به طور موثر دلیل این همه کج روی ها را به آدرس کس و یا کسانی بفرستیم .

البته، یکی از بخش‌های این مشکل، وجود بسیاری از ایده‌های رقابتی در مورد آن چیزی است که موجب خشونت می‌شود. به عنوان مثال، بعضی ایدئولوژی‌ها علت را به یک تظاهرات ساختاری خاص خشونت، نظیر پدرسالاری (که یک سیستم جنسیتی از خشونت و استثمار را تولید می‌کند) و یا سرمایه‌داری (که یک سیستم طبقه‌ی خشونت و استثمار را تولید می‌کند) مشخص می‌کند. با این حال، هیچ کدام از این ایدئولوژی‌ها توضیح نمی‌دهند که چرا مردم در ساختار خشونت و استثمار در وهله اول شرکت می‌کنند. مطمئناً فردی که ابتکار عمل خشونت‌آمیز و سوء استفاده را نداشت، می‌بايست چنین ساختارهای خشونت‌آمیز و استثمار‌رگر را به کنار میکشید و کار میکرد تا ساختارهای بی‌قید و شرطی را ایجاد میکرد.

اما اکثر مردم واقعا تصور اشتباه‌نخبگان را پذیرفته‌اند که انسان‌های از نظر فیزیکی اهل و پیروخشونت فیزیکی هستند که این خشونت‌ها باید توسط فرایندهای اجتماعی، قوانین، نظام‌های حقوقی، نیروهای پلیس و زندان‌ها و یا در عرصه بین‌المللی با اقدامات اقتصادی مانند تحریم‌ها و خشونت‌های نظامی برطرف گردد که این خود نادر است که یک فرد همچو اختلالات خشن و خشونت اجتماعی شدن، قوانین، نظام‌های حقوقی، نیروهای پلیس، زندان‌ها، تحریم‌های اقتصادی و خشونت نظامی را درک کند و یا این را درک کند که این نهادها و خشونت‌های ناشی از عملکردهای آن نهادها به منافع نخبگان منجر می‌شود.

این‌رو، انسان‌ها در چرخه تلاش برای مقابله با طیف گسترده‌ای از تظاهرات رفتاری خشونت‌آمیز انسان - جنگ، فاجعه آب و هوایی، تخریب محیط زیست، بهره‌برداری اقتصادی از بخش‌های گسترده‌ای از جمعیت انسانی (زنان، مردم بومی، مردم کارگری ...)، دیکتاتورهای نظامی و اشغالات بدون دانستن اینکه اساساً این همه باعث رفتاری‌های غیراخلاقی و خشونت‌آمیز انسان می‌شود، بسیاری از مردم برای شرکت در امرای هر نوعی از خشونت (و انهم بخاطر نفع بردن از آن) سهیم و درگیر میشوند.

خوب، من دیدن همان اعتراضات خشونت‌بار بی‌وقفه تکراری را برای هر یک خسته‌کننده می‌بینم، زیرا ما دلیل اصلی را نمی‌فهمیم و یا به آن پاسخ نمی‌دهیم (و حتی تلاش‌های معقول و منطقی برای مقابله با آن در زمینه‌های مختلف محکوم به شکست است). اما در این مورد شما چطور می‌اندیشید؟

افزون بر این، من خود از شنیدن و یا بیشتر گوش فرادادن و یا «چیزی کم و زیاد خواندن» در مورد موضوع احساس خستگی میکنم و مردم نیز بی‌نهایت در مورد خشونت خود را فریب میدهند یعنی این است که آنها خودشانرا فریب میدهند که دیگر این اتفاق نمی‌افتد یعنی که «همیشه مثل آن بود»، «انقدر بد هم نیست» که به نظر میرسد «هیچ کاری نمیتواند انجام شود یعنی چیزی رخ نمیدهد» «در اینجا توضیح دیگری وجود ندارد» که

من آنرا به اندازه کافی در حال حاضر انجام دهم و به همین سان غیره و غیره .  
اجازه دهید که من در موارد فوق ، بعضی از نمونه های مکرری از افرادی را که  
خود را به ارتباط شناخت علل و عوامل خشونت دست و پا چه و یا گمراه میکنند چیزی  
بنویسم ، و آن اینکه ممکن است که شما در مورد پندارهای بیهوده و یا توهین های ناشی  
از خشونت راه مسان و یا همانندی شنیده باشید و به ارتباط آن ابراز نظر کرده باشید  
و یا اینکه ممکن است که شما در مورد برخی از همچو موارد زیاد دیگری نیز چیزی بدانید:

1. "کودک مجازات است".
2. او از آن یا از او خواست.
3. خشونت ذاتی است: "در طبیعت ما".
4. "جنگ اجتناب ناپذیر است".
5. مردم در آفریقا / آسیا / مرکزی / آمریکای جنوبی همیشه فقیر بوده اند.
6. "آب و هوا تغییر نکرده است؛ این همان زمانی بود که من یک کودک بودم.
7. "ما نمی توانیم طبیعت ما در را کنترل کنیم".
8. طبیعت فراوان است.

البته، شایع ترین حالت دلخراش این است که اکثر مردم به دام افتاده اند: آنها فقط  
توجه جدی به مسائل حیاتی نمی کنند و آنها هیچ دانش و اطلاعاتی در مورد چیزهای  
که رخ داده است ندارند، اما اجازه می دهند که خودشان را از واقعیت های مختلف  
که توسط کانال های نخبگان ترویج می گردد ، مانند رسانه های شرکتی و غیره آگاه  
سازند و یا از آن کانال ها استفاده بعمل آورند .

پس چرا اکثر مردم خود را عوض می کنند و یا فریب می دهند و خودشان به دقت از  
واقعیتها چیزی نمیدانند و اما از کانال های دروغ پراگنی در جستجوی واقعیت میشوند  
آنها باید شواهدی را در رابطه با آن بررسی و تجزیه و تحلیل کنند، و سپس در  
پاسخ به طور مناسب و قدرتمند رفتار کنند؟  
از جایکه مردم فریب میخورند به این مفهوم است که «آنها ناخود آگاه» وحشت زده  
شده اند .

شما ممکن است بگویید این همه آنچه است ؟ اما به یقین توضیح ناکارآمد و (خشونت  
آمیز) رفتار و یا سلوک انسان پیچیده تر از آن است که تصور میشود ، علاوه بر این  
وقتی که من متوجه رفتارهای نامطلوب و خشونت آمیز مردم طوریکه در فوق از آن  
یادکردید میشوم چنین به نظر میرسد که مردم ممکن نه ترسند و یا که به آن به نظر  
ترس نه بینند بلکه تنها وحشت زده شوند .

بنابراین اجازه دهید توضیح دهم که چرا توضیح بالا و یا مفهوم از توضیح بالا یعنی  
چه ؟ چونکه - اکثر انسان ها در توهم زندگی می کنند، و به صورت غیر مستقیم توام

باخسونت رفتار می کنند، زیرا که نمیتوانند واقعیت را مشاهده و تحلیل کنند و سپس در پاسخ به آن با همه توانایی و به شدت رفتار کنند، توضیح کامل این است که آنها وحشت زده شده اند- مطلب عمده این است که چرا افرادی که ترسیده اند مگر «ترسیده و سراسیمه نیستند و یا دیده نمیشوند.»

در زمان تولد، فرد انسانی دارای یک پتانسیل ژنتیکی است که توسط آن به جستجوی یا فتن سرنوشت منحصر به فرد خود است، و آنهم به تدریج و با ایجاد یک مجموعه پیچیده از ظرفیتهای شامل (برای مشاهده و گوش دادن، فکر کردن و احساس، تجزیه و تحلیل، ارزیابی، برنامه ریزی و استراتژی کردن روش و رفتار) توأم با آگاهی و قدرت در نشان دادن پاسخ مبتنی به درک دقیق اش از واقعیت با هدایت ارائه شده توسط وجدان یا آگاهی اش.

با این حال، به جای اینکه این پتانسیل را گذاشت که هر چه بیشتر تقویه گردد تا کودک توأم با عمق درون وجدان خود رشد کند، ظرفیت ها، اندیشه ها، احساسات و سایر توانایی های لازم را برای یافتن مسیر منحصر به فرد در اختیار خود قرار دهد، بزرگسالان قابل توجه در زندگی کودکی، کودک فوراً به اجتماعی سازی یا «اجتماع کردن» یا که (به ترور کردن) پتانسیل کودک در مطابقت با هنجارهای فرهنگی و اجتماعی قابل قبول تفکر و رفتار مبتنی بر اینکه یک انسان بیشتر یا کمتر با یک دیگر برابر است (تغییرات جزئی را در میان نژادها، زبان ها...). آغاز به کار میکنند.

این ایده که هر ذهن انسان ممکن است منحصر به فرد باشد به طوری که هر بدن منحصر به فرد (در حالی که مطابق با یک الگوی کلی در رابطه با شکل، ارتفاع و سایر ویژگی های فیزیکی) هرگز به هر کسی رخ نمی دهد. این ایده که فرزند آنها می تواند همچو خلاق، قدرتمند و منحصر به فرد مثل ویا مانند لئوناردو داوینچی، مری وولستون کرافت، **Sojourner**، آلبرت انیشتین، **Mohandas K**. گاندی یا **Rosalind Franklin** هرگز به ذهن پدر و مادر کودک نباید خطور کند.

مادر ما در باید که کودکان خود را بخاطر پیروی از یک توافق بی پایان از باورها و هنجارهای رفتاری بر اساس اینکه یک اندازه به همه نورمها متناسب باشد بیاموزا نیم ویا به آنها تدریس کنیم، زیرا که ما به معنی واقعی کلمه (اما ناخودآگاه) وحشت زده شده ایم ولی کودکان ما ممکن از این امر مستثنی و متفاوت ویا که منحصر بفرد از وحشت ها بیشتر وحشت زده باشند یا شوند ولی ما آنها یعنی کودکان خود را بیشتر آن وقت پاداش وافرینی میدهیم که ایشان خود را با گذشت زمان بطور انحصاری و آنهم به معنی واقعی کلمه با کسانی که امتحانات اجتماعی خویش را بگونه رسمی

داده اند. مطابقت دهند و عملکرد ایشان مورد تایید قرار گیرد. اما سوال اصلی این است که آیا ما خود مکتب و مدرسه و آموزش می‌خواهیم؟ آخرین چیزی که ما می‌خواهیم این است که فردی که بی تردید فکرمی‌کند، احساس می‌کند و رفتار می‌کند، همان‌طور که شخصاً تصمیم می‌گیرد برای خودش بهترین است، شاید حتی به این دلیل که وجدانش دیکته می‌کند. اما وقتی که این فرد طبق خواسته‌های خود عمل می‌کند، ما او را مجازات می‌کنیم تا اطمینان حاصل کنیم که رفتارهایی که توسط منحصر به فرد خود ایجاد می‌شوند، در صورت امکان از او حذف و یا خارج نمایم.

البته، دلایل خوبی برای انجام این کار وجود دارد. اگر ما بخواهیم دانش آموزان، سربازان، کارمندان و شهروندان را مطیع با رآوریم، این فرمول کامل است. اما نه اینکه کودکانی را با ارباب به اطاعت از مجموعه‌ای از باورها و رفتارهای مورد تأیید والدین / اجتماعی، عملاً تضمین شده رقم زنیم.

این را به خاطر باید داشت یعنی چیزی مهم و قابل دقت و آن اینکه آغاز یورش و حمله علیه کودک از لحظه‌ای تولدش از اینکه آنها یعنی کودکان از واقعیت‌های موجود بی‌خبر هستند و در بی‌اطلاعی و در بی‌خبری رشد کنند یعنی که آنها از (خود واقعی) خودشان ترور شده و بدنبال سرنوشت منحصر بقدر خود می‌شوند تا که بتوانند در جامعه خویش برده «غلام» با رأیندوبه کارهای نوکرما با نه و حتی کارهای حرفه‌ای بعد از آنکه به آنها آموزش داده میشود یا به آنها دیکته می‌گردد دست زنند یعنی بعنوان برده‌هایی که جرئت سوالی رابه ارتباط عمل و نقش خود نداشته باشند یعنی یک برده‌ای واقعی و فرمانبردار آنچه که ما از آنها می‌خواهیم.

این به همان اندازه مهم است که یک فرد خود را در تضاد با بقای فیزیکی تسلیم کرده باشد، و نتواند به چیزهای ترس‌آور بیان شده توسط هرکسی از جمله از فرزندان خود گوش فرا دهد. بنا بر این آنها به سادگی "متوجه" آن نمی‌شوند. یعنی که آنها متوجه نمیشوند که این فرد بیشتر ترسو با رآمده است.

پس دقیقاً ما چه کاری را انجام می‌دهیم، از اینکه هر شخص فردیت خود را خرد و شکنند و حشت زده و از خود متنفر و ناتوان می‌سازد به او کمک کنیم تا که مسیر زندگی‌شان را دنبال کنند، صادقانه به فرزندان خود گوش فرا دهند وضعیت دنیای ما را درواکنش با اجرای عمل قدرتمندانه برای زندگی خود مساعد سازند.

خشونت عظیم و مداوم را به فرزندان خود اعمال می‌کنیم، بلافاصله پس از تولد آنها به این خشونت شروع میکنیم.

"چطور؟" ممکن است از خود بپرسید که من به آنها فریاد نمی‌زنم و یا که من آنها را مجازات نمی‌کنم.

خوب، اگر این درست است، شروع خوبی است.

اما متأسفانه، که همچو خشونت‌ها بسیار پیچیده‌تر از این نوع خشونت آشکار است و تا جاییکه هرچند ممکن است عجیب و غریب، به نظر می‌رسد، این فقط خشونت‌ها قابل مشاهده نیست (مانند ضربه زدن، فریاد زدن و سوء استفاده جنسی) که معمولاً "خشونتی" است که آسیب اصلی را ایجاد می‌کند، گرچه این بسیار آسیب‌پذیر است. بزرگترین جزء آسیب ناشی از خشونت نامرئی و کاملاً نامرئی است که ما بزرگسالان ناخودآگاه در طول دوره عادی روز «یا روزمره» به فرزندان خود اعمال می‌کنیم. که فاجعه‌بار است، و آن اینکه این خشونت‌ها بیشتر در خانه‌های خانوادگی و در مدارس رخ می‌دهد.

### **ببینید "چرا خشونت؟" و "روانشناسی بی‌پروا و روانشناسی ترسو: اصول و تمرین"**

بنا بر این خشونت نامرئی چیست؟ خشونت نامرئی چیزهای کوچکی اند که ما هر روز خواسته و ناخواسته مرتکب انجام آن می‌شویم. و این نوع عمل قسمی موردی است که ما فقط به آن خیلی مشغول و مصروف هستیم بگونه مثال این وقتی است که ما به کودک اجازه نمیدهیم که او در مدت زمان فراگیری و آموزش و ابراز احساسات و اندیشیدن اش به زمان گوش فرا دهد و یا اینکه به وقت و زمان اهمیت بدهد که این عدم توجه او موجب آن میشود که کودک سیستم ارتباطی درونی یا داخلی خود را از بین ببرد بویژه زمانی که ما یک طفل را آنچه که او میخواهد چیزی بگوید و یا ابراز نظر کند اجازه ندهیم که حرف و یا خواسته‌ای خود را پیشکش کند (یعنی که ماحرف‌های او را نادیده بگیریم) پس در اینصورت در توسعه ارتباطات و رفتار کودکان اختلالاتی بوجود می‌آید و آن اینکه رفتارهایی که کودکان در تلاش برای پاسخگویی به نیازهای خود هستند (آنها یک ستراتیژی پایداری از لحاظ ژنتیکی برنامه‌ریزی شده خود را دارند) که با یاد آن خواسته‌ها را بدست آورند.

وقتی که ما یک طفل را با شکل از اشکال، سرزنش، تقبیح، توهین، تمسخر و خجل زده نمایم و یا او را طعنه‌زنیم و یا که او را گناهگار، دروغگو، رشوه‌خور، طامع و تهمت‌ی و بد اخلاق و بی‌تربیه توصیف کنیم و یا به ادرس او همچو الفاظ رکیک را بکار ببریم، پس در آنصورت ما خود به احساس و ارزش کرکتر خودی خود و به ارزش آموزش و یادگیری آنها صدمه‌ای جبران‌ناپذیر زده ایم و یا که می‌زنیم که آنها نیز همچو الفاظ را در هنگام قضاوت خود آنچه را که از ما اموخته‌اند و یا شنیده‌اند بکار خواهند برد.

پس ما اساسی همچو بمباران یا تهمت‌زنی و یا بکار بردن همچو کلمات ناپسند در خلال دوران کودکی خود خشونت است یعنی که خشونت نامرئی این است که کودک از طریق احساس ترس، درد، خشم و اندوه (از جمله در بسا مواقع) به شدت در خود فرو میرود، با اینحال، مادران، پدران، معلمان و دیگر بزرگسالان نیز با

بیان و اظهار همچو احساسات و پاسخ های رفتاری یا روشی که بطور طبیعی توسط آنها ایجاد میشود دخالت میکنند که همچو خشونت ها کاملاً نامریی است و توضیح میدهد که چرا پیامدهای رفتاری و یا سلوکی ناخوشایند در واقع رخ میدهد.

بگونه مثال: با نادیده گرفتن یک طفل هنگام که یک بزرگ سال ابراز احساسات قهر و غضب و آرامش و اطمینان دوباره از عملکرد خود میخواهد حاصل کند در اینصورت حواس طفل را وقتی که طفل بخواد احساسات خود را بیان نماید پرت میکند و یا که او را به خنده و استهزا میگیرد و با توهین و تحقیر نمیکند که او احساس خود را بیان کند (طفل را هنگام گریه کردن و عصبانیت با قهر و غضب تحت عتاب قرار دهد) و یا با کنترل شدید رفتاری که در اثر احساسات آنها (کودکان) ایجاد میشود (آنها را ضربه زدن، حرکات آنها را محدود کردن و یا آنها را در اتاق قفل کردن) همه و همه خشونت های اند که طفل دیگر هیچ گزینه ای ندارد بجز اینکه ناخود آگاه، آگاهی خود را از دست بدهد و یا سرانجام احساس طبیعی در حال توسعه خود را از بین ببرد.

بهر صورت هنگامیکه یک کودک به نسبت آگاهی اش از ابراز احساسات طبیعی خود در معرض ترس و رعب (بجای اینکه به او اجازه داده شود که با داشتن احساسات خود بکاری دست زند و یا عمل کند) قرار گیرد، او یعنی این کودک نیز ناخود آگاه آگاهی خود را از واقعیتی که احساسات او برای اش ایجاد کرده است آنرا از دست میدهد و یا که همچو احساس او پایمال میشود، البته که این نقیضه نتایج و یا پیامدهای زیاده ای دارد که برای فرد، جامعه و طبیعت فاجعه آور است. زیرا فرد در حال حاضر به راحتی آگاهی خود را از احساساتی دارد، احساسات او به او حکم میکند و یا که به او میگوید که چگونه میتواند بطور عملی در هر شرایطی خاص عمل کند پس اگر این احساس او سرکوب گردد در آنصورت است که آنها یعنی افراد انواع مختلفی از رفتارهای نامطلوب از جمله برخی از خشونت ها را نسبت بخودشان و نسبت به دیگران بمنصه اجرا میگذارند.

آنچه که در فوق ذکر کردیم اکنون نیز باید اشکار شود که مجازات هرگز نباید بکار رود و یا مورد استفاده قرار گیرد. البته که مجازات خود یکی از کلماتی است که ما به نسبت مبهم بودن آگاهی خود از واقعیت آنرا توأم با خشونت بکار میبریم، خشونتی را که حتی زمانی ما آنرا «مجازات» نامگذاری میکنیم، کودکان و بزرگسالان را همسان به طرز وحشیانه در ترس و ارباب قرار میدهیم چونکه نمیتوانیم و یا توان پاسخی و یا استنباطی از واکنش عملی رفتار خود را نداریم پس ببینید که مجازات خود خشونت آمیز و یک عمل غیر انسانی است.

اگر کسی رفتار نا سازگارانه داشته باشد، پس او به طور عمیق احتیاج به شنیدن و گوش فرادادن دارد تا که بتواند با آگاهی آگاهانه از احساسات (که همیشه شامل

ترس و اغلب ترور) خود بکاری دست زند که در قدم نخست باید که او جلور رفتار ناکارآمد خود را بگیرد بعداً او نیاز به احساس بیان احساسات (از جمله هرگونه خشم) بگونه ایمنی خود دارد پس در اینصورت تغییر رفتار در جهت قابلیت کار امکان پذیر است، لذا به این موضوع باید از مهارت عمیق نگری استفاده بعمل آید.

اما این رفتارهای بزرگسال که شما توصیف کرده اید، بد نیست. آیا می‌توانید نتیجه را به عنوان فاجعه که شما ادعا می‌کنید؟ بشمارید یا که شما ممکن است بپرسید. مشکل این است که صدها نفر از این رفتارهای عادی، روزمره که سبب نابودی فرزند می‌شوند، وجود دارد. این "مرگ توسط هزار کاهش" است { معنی "مرگ هزار قطع" چیست؟ = اگر چیزی به مرگ یک هزار کاهش یا مرگ با یک هزار کاهش برسد، بسیاری از چیزهای بد بدتر اتفاق می‌افتد، که هیچ کدام در مرگ ناگهانی نیستند، اما به مرگ وخیم و دردناک می‌انجامد. **تفصیل توسط این قلم** }.

و اکثر کودکان به سادگی به عنوان افراد خود آگاه زنده ماندند. و چرا ما این کار را انجام می‌دهیم؟ همانطور که در بالا ذکر شد، ما این کار را انجام می‌دهیم تا هر کودک به مدل ما «شهروند کامل» متصل شود: یعنی دانش آموز مطیع و سختگیر، کارمند / سرباز معتبر و غریب و شهروند محترم و مطیع بار آید.

علاوه بر این، هنگامی که ما خودخواهی یک کودک را از بین می‌بریم، باید گفت که این عمل ما اثرات هنگفتی بر طفل میگذارد به عنوان مثال، هنگامی که شما کودک را به پذیرش اطلاعات خاصی در مورد خود، و دیگران و یا در سطح جهان، ترور می‌کنید، کودک ناخودآگاه از برخورد با اطلاعات جدید پرهیز می‌کند، به خصوص اگر این اطلاعات متناقض با آنچه که اعتقادات او را ترور کرده است بوده باشد. در نتیجه، کودک ناخودآگاه اطلاعات جدید را که به میل اش نیست و یا در تناقض با آنچه که اعتقادات او را متأثر ساخته است از دست می‌دهد.

طور خلاصه، کودک ترور شده است به طوری که دیگر قادر به یادگیری (یا ظرفیت یادگیری خود را به طور جدی کاهش یافته است با حذف هرگونه اطلاعات است که یک گسترش ساده از آنچه آنها در حال حاضر "می‌دانیم") نیست.

اساساً، کودک اکنون دقیقاً از مراقب بودن به واقعیت و از تجزیه و تحلیل شواهدی در رابطه به آن واقعیت مورد نظر از نظر ستراتیژیکی که پاسخگوی آن باشد تا پرابلم و درگیری را حل و فصل نماید عاجز و ناتوان است. به عبارت دیگر، کودک در حال حاضر ناخودآگاه به دام افتاده است، با ورود رفتار دقیقاً در طیفی از عقاید و رفتارهای مورد تأیید اجتماعی است که جامعه آنها را به پذیرش او تضعیف می‌کند، هر چند که این باورها و رفتارها ناکارآمد و خشونت آمیز نیز باشد.

ببینید در کشورهای صنعتی بگونه مثال که این خود بطور پیوسته شامل مصرف بیش از حد طرز رفتار است (اما بسیاری از ناکارآمد) است، بخصوص با توجه



به وضعیت فعلی بیوسفیر «عشق ممنوع»: روانشناسی مادی گرایی، خشونت و جنگ.

## پاسخ قدرتمند به واقعیت

پس ما باید چگونه فرزندان ما را پرورش دهیم تا فردی منحصر به فرد و قدرتمند که اولویت آنها ست، بار آیند و یا به فرزندان تبدیل شوند که در تجزیه و تحلیل پرابلمها بد طولانی داشته باشند؟ کسی که بتواند به وضوح آنچه را که آنها نیاز دارند و آنچه که برای آنها کار می کند، مشخص کند و کسی که یاد نمیگیرد تا به تدریج خود را به با شرایط درس از زش و مبراز به خطر بیا نازد، تا زمانی که هیچ چیز از هویت منحصر به فرد آنها باقی نماند به طور خلاصه، کسی که خیلی قدرتمند است، ناتوان از نظر خود، دیگران و وضعیت بیوسفرا ست. کسی که در توهم زندگی می کند، خوب اگر شما یک کودک قدرتمند میخواهید، داشته باشید می توانید آنچه را که در «وعده من به فرزندان» لازم است بخوانید.

اگر پس از خواندن این وعده من احساس نا رضایتی به کودکان تان کنید، ممکن است اقدام به بهبودی لازم را انجام دهید تا بتوانید این کار را انجام دهید. نگاه کنید به اول احساسات.

اگر قبلاً از توهمات که بیشتر مردم را تحت تأثیر قرار می دادند رهایی یافته باشید و قادر به پاسخ قدرتمندان به دنیای ما هستید پس احساس راحتی کنید، و سپس با پیوستن به کسانی که در استراتژی پانزده ساله شرکت کرده شما نیز در پروژه در تحت عنوان «درخت شعله ای برای نجات زندگی روی زمین» شرکت کنید و امضای تان را در آن تعهد آنلاین "منشور ملل برای ایجاد یک جهان بدون خشونت آمیز" بنماید.

اگر شما به اندازه کافی قدرتمند برای مبارزه برای تغییر در برابر یک یا چند تظاهرات مداوم خشونت در جهان هستید، در نظر داشته باشید که این کار به گونه ای استراتژیک انجام می شود تا حداکثر تأثیر بیشتری را داشته باشد. ببینید استراتژی کمپین خشونت آمیز چه است؟

اگر هیچ کدام از گزینه هایی که من بلافاصله آنرا در بالا ارائه دادم موافق هستید و یا نیستید، از خود بپرسید که آیا شما بطور جدی در از بین بردن خشونت آماده کمک هستید و یا محضاً خود را مانند آن همه افرادی که من از آنها در فوق ذکر نمودم خود را فریب میدهند.

## چند سطر در مورد نویسنده این مقاله: بیوگرافی: رابرت جرج

**Burrowes** در تمام طول عمر خود متعهد برای فهم و پایان دادن به خشونت های انسانی است. او از سال «1966» تحقیق گسترده ای را در تلاش برای درک

اینکه چرا انسان ها خشونت آمیز هستند و از سال « 1981 » فعال غیر خشونت بوده است، که در این بخش فعالیت های زیادی انجام داده است. او نویسنده " چرا خشونت است؟" آدرس ایمیل او « flametree@riseup.net » این وب سایت او اینجا است .

----- **با تقدیم سلام ها « 2019-01-21 »**